

با چشمانی نخفته در گور

در بند کردن رنگین کمان

غادة السمان

انتخاب و ترجمه: عبدالحسین فرزاد

۸۰ ص - ۶۲۰ ریال نشر قطره

۲۴۷

روند تکامل اقتصادی که بدنبال انقلاب صنعتی وارد مرحله تازه‌ای شده بود خواه‌ناخواه تأثیر خود را بر اقتصاد و سیاست بیشتر نقاط جهان گذارد و بدنبال چشم‌انداز زیبایی که به عنوان آلت‌رناتیو سرمایه‌داری پیش‌روی مردم جهان دامن‌گسترده مبارزات مردمی از جوامع صنعتی گرفته تا دورافتاده‌ترین مناطق که بدوی‌ترین انسان‌ها در آن زندگی می‌کردند رنگ و بو و امید تازه‌ای بخود گرفت. نهضت‌های رهاپیش‌کش که در شرایط استعماری شکل گرفته بودند خون تازه‌ای در رگ‌های حیات مردم خود به جریان انداختند؛ در شرق حرکت‌های مردمی که اوائل رنگ و بوی مذهبی داشتند اندک‌اندک طیف‌های وسیع‌تری از مردم را در بر گرفتند. استبداد شرقی که با زمین پیوند تنگاتنگی داشت بدنبال این روند تَوَک برداشت. انقلاب مشروطه ایران که یکی از مصادیق این جنبش‌های مردمی بود با بدار کشیدن مظهر مشروعیت زمان بین خود و آن خطی کشید و کوشید تا بدور از هرگونه ایدئولوژی نیازهای ملی جامعه خود را هدف قرار دهد. پیروزی ژاپن بر چین در همان سال‌ها، گسترش مبارزات مردم هند و افازنه بر ضد انگلستان که آخرالامر منجر به روی کار آمدن حکومت مستقلی به رهبری گاندی شد؛ همچنین ماحصل مبارزات چندین دهه مردم ایران بر ضد استعمار و استبداد که دولت ملی مصدق بود و بعد از آن کودتای افسران مصری بر علیه فاروق و سپس بقدرت رسیدن جمال‌عبد‌الناصر تماماً دانه‌های تسبیحی بودند که رشته‌رهائی از بند استعمار و استبداد آن‌ها را بهم پیوند می‌داد.

این تنش‌های اجتماعی - سیاسی نمی‌توانست بدون وجود یک پشتوانه مردمی در درون

هر یک از این جوامع معنا و مفهومی داشته باشد. هرگاه و هر جا جنبش قوی تر، پشتوانه مردمی محکمتری را با خود داشت و هر پشتوانه مردمی محکمتر جنبش قوی تری را از خود بیرون می داد. و این رابطه علت و معلولی دهها سال سیر تکاملی خود را طی کرد تا برآیندی متناسب بین مبارزات مردمی و وضعیت اقتصادی - اجتماعی حاکم بر این جوامع بدست آمد که اگر توطئه های قدم بقدم امپریالیزم نبود شاید اکنون شاهد بشکوفه نشستن تمام درختان این مبارزات بودیم.

کم شدن میزان وابستگی به زمین و رسوخ صنعت در این جوامع در کنار رشد مبارزات مردمی به همراه تغییراتی که در بافت جامعه بوجود آمد هنر و ادبیات خود را هم ایجاد کرد، که اگر چه بدلیل جوان بودن و محدودیت زبانی و نیز داشتن دست پائین در اقتصاد و سیاست امکان جهانی شدن را نیافت با این همه و بدلیل وجود بستر مناسب گهگاه ستارگانی در پهنه آسمان ادب و فرهنگ این جوامع مشاهده شد که بی تردید در تاریکی نه توی قرون حاکم بر آنها می توانستند راهگشا باشند. چهره هائی چون فروغ، شاملو و دولت آبادی در کشور ما، ناظم حکمت و یاشار کمال در ترکیه، امثال نجیب محفوظ و نزار قبانی در کشورهای عربی گوهائی بر این مدعا بیند.

بدنبال تشکیل دولت اسرائیل و ایجاد زمینه مشترکی برای مبارزات ملیون عرب و سپس روی کار آمدن جمال عبدالناصر که محصول تمایل سرکوب شده این ملت برای استقلال بود هنر و ادبیات مقاومت عرب شکل گرفت.

در اوایل کار مثل هر جای دیگر شعار رکن اصلی این ادبیات را تشکیل می داد ولی اندک اندک هنر ناب در کشورهای عربی با درجات مختلف (بسته به میزان پیشرفت آن جوامع) ابعاد گسترده تری یافت بطوری که نمونه های متعددی از این جلوه ها را بخصوص در میان هنرمندان جوامعی مثل مصر و سوریه دیده ایم.

نقص بزرگ این هنر جدید نگاه مردانه آن بود که خواهناخواه نیمی از مردمش را در عمل ندیده می گرفت و از زندگی شان، مشگلاتشان، امیدها و آرزوهایشان با زبان و تخلیلی مردانه سخن می راند. این یک واقعیت است که در کشورهای عربی به هر دلیل زن نقش زیادی در صحنه های اجتماعی ندارد و هنوز در بعضی از کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس حتی اجازه کار کردن را هم به آنها نداده اند با این حال همین زنان مثل همیشه تاریخ در مواقع بحرانی و خطر دوشادوش مردان خود در صف اول مبارزات حضور مستمر داشته اند. این حضور در میان چریک های فلسطینی، در مبارزات آزادیخواهانه مردم الجزایر علیه فرانسویان و بعدها در قیام سرتاسری فلسطینیان علیه اسرائیل نمود بیشتری یافت. اما انعکاس بیرونی این حضور در صحنه هنر و ادبیات آنچنان نبود که چشم را خیره کند.

با آگاهی از این پیشینه دفتر شعری از اشعار یک زن عرب بنام غاده الّسمان بدستت می رسد و می بینی که عطر آن مدت ها فضای تنهاییات را پر می کند و تو برای اولین بار با

بخشی از خلق و خوی این شاعر تحصیل کرده عرب که می‌تواند الگوی قشری از زنانی چون خود در آن جوامع باشد آشنا می‌شوی و بوجد می‌آئی.

زنی که سعی کرده‌اند حضورش را فقط در میان حرمسراها و نیز در حال رقص در کاباره‌های آنچنانی به تو نشان دهند یکباره از عشق و عشق به مردم اینگونه سخن می‌گویند:

«ای دمشق!

برای من غمگین مباش!

من نور و عشق و شادی را شناختم

و سفر می‌کنم!

از ستاره‌ای به ستاره‌ای

از زخمی به زخمی

و از حریقی به زلزله‌ای تا سقوطی

تا سفری برای صید در اعماق دریاها...

ای دمشق!

غمگین باش!

برای آنان که از ولادت به مرگ شتافتند

بی‌آنکه نور و آتش را

حس کرده باشند

حتی یک بار!»

ص ۲۴

و معبود خود را اینگونه توصیف می‌کند:

«هر آنگاه که ترا می‌طلبم

و درباره تو می‌نویسم

قلم در دستم

به گلی سرخ بدل می‌شود...»

ص ۳۲

و یا

«هر آنگاه که نام ترا می‌نویسم

کاغذهایم در زیر دستانم غافلگیرم می‌کنند

و آب دریا در آنها جاری می‌شود

برفراز آن به پرواز در می آیند» - ص ۳۳

و اینگونه زیبا نیش و نوش خواستن را بیاد می آورد که:

«هرگز بر تو نخواهم بخشید

بزودی ترا به عقوبتی گرفتار خواهم کرد

به یاد ماندنی:

بزودی دوست خواهم داشت!...» ص ۳۵

یک زن روشنفکر عرب با داشتن چنین اندیشه و احساسی بدیهی است که درباره عشق مانند بقیه نیاندیشد هرچند اگر از دید تو صاحب این قلم درست نباشد. و هرگونه دوست داشتن را یک تعهد دو جانبه بدانی و باورت این باشد که در این میان «من» دیگر مفهومی نخواهد داشت و این «ما» است که بایستی سخن بگویند:

«آیا بر این باور نیستی

که دریا

در همان لحظه که ماهی را

در بند عشق خود فرو کشید

کارد بر گلویش سایید؟» ص ۲۷

«دوست می دارم :

اما نمی توانی مرا در بند کنی

همچنان که آبشار نتوانست

همچنان که دریا و ابر نتوانستند

و بند آب نتوانست...

پس مرا دوست بدار

آنچنان که هستم

«لحظه ای گریز یا» ص ۴۰

آنچنان که هستم
و در به بند کشیدن روح و نگاه من
مکوش»

ص ۴۱

این اشعار را غادة السمان در زمانی سروده که بیروت (شهر محل زندگیش) در آتش جنگی چندین ساله می سوزد و اگرچه او این جنگ را به شهادت اشعارش تجربه کرده با این حال فرصت های لذت بردن از زندگی را هم در جای خود از دست نداده است. دانستن این مطلب ارج و قرب بیشتری به کار او می بخشد.

برای بیشتر کسانی که دهه هفتاد میلادی را بیاد دارند جنگ داخلی لبنان ادامه طبیعی جنگ اکتبر سال ۱۹۷۳ و پیروزی برق آسای اولیه اعراب بر اسرائیل است. اعتماد بنفسی که آن جنگ با پیروزی هر چند ناقصش برای اعراب به همراه آورد بایستی به هر ترتیبی بود درهم می شکست و لبنان (سوئیس خاورمیانه) زیباترین و ضعیف ترین حلقه این زنجیر بود که در قدم اول قربانی توطئه آمریکائی - اسرائیلی ایجاد کمربند امنیتی بدور اسرائیل شد و درگیر جنگی کور و ویرانگر که نزدیک به دو دهه است ادامه دارد و حضورش را این شاعر با گوشت و پوستش لمس کرده است. و به این فصاحت از آن سخن گفته:

«... می روی سبب بخری

چون با سبب باز می گردی

زنت را گم می کنی

و او را پاره پاره پشت سر می گذاری

بر دروازه بیمارستانی که باوان آتش

آن را ویران می کند.» ص ۱۷

و یا

«به جای آنان که به خاک افتادند

می زیم

و بر آنان گریه ساز می کنم

با آنکه شادمانم که آنان

من نیستند!...» ص ۱۹

و یا

«چون سرهای ما به هم نزدیک می شود

صدای دهها سلاح را می شنویم

که از آنان صدای گلنگدن

می آید

و به ما هشدار می دهد

صداهای گلوله آماده برای رها شدن

با اشاره انگشتانی بی باک» ص ۲۱

و حتی در اوج اقتضای ناامیدی آنچنان زیبا جای آن را با امید و شوق زیستن عوض می کند که تو در وهله اول متوجه این جابجایی نمی شوی؛ و باید لختی بیاندیشی تا بفهمی که او دارد بتو نحوه جایگزینی دوستی را به جای آرزو می آموزد!

«مادام که ما را

فردایی نیست

چرا روزگار عشقمان را تزئیم

به تمام ترین آن

تنها در یک روز

به دور از دراز کردن و اغراق» ص ۷۷

اوج این عشق بزندگی را کمتر کسی توانسته است به این زیبایی ترسیم کند:

«دریا درخشان، کبود و آرام است
و غروب زخمی است خونین
در امتداد طول افق

سه نخل

و شش پاره ابر شفاف

و ستاره ای نوظهور

تو دزکنار منی

و من دلشاد که هنوز زنده ای

و من نیز...

و این هستی زیباست...» ص ۲۲

این شاعره عرب نیز مثل هر انسان هنرمند دیگری خلق و خوی خاص خود را داراست؛

تو دیدش را:

«آه مرو! میا!
نزدیک مشو! دور منشین!
کوچ مکن! به من میبوند
مرا تباہ مکن! مرا خمیده مساز!» ص ۷۱

و یا

«بر روزهای راگد، من
قطرات روشن و گرم را بیار
همچون رهگذری بر من مگذر
بی آنکه باروهایم را درهم بشکنی

بزودی از تو بیزار خواهم شد
زیبا تو آن مردی
که شاید بیراستی

دوستت بدارم» صص ۵۸ و ۵۹

بی حوصلگی اش را:

«نه عشق می خواهم

نه رویا

نه جسم

نه سایه» ص ۴۲

و یا

«مرا از خواب هر روز بیدار می کنی
و از میان انبوه گاه
بیرون می آوری
و از درون حنجره ام
فریاد نیم مرده ام را
می خوانی
از تو می خواهم

که از شب من کوچ کنی
و از زخمم به در شوی
و رهایم کنی که بخوابم!» ص ۷۳

خشمش را (به همراه بژش بسیار زیبایی از عشق در پایان اولین نمونه این قسمت):

«احشای من منقبض شده است
و من ترا فریاد می‌کشم!
ای که چون افعی پوست نرم است
ای که چون دم دوزخ سوزانی
و چون ژرفای دریاها برانگیزاننده!
مرا پوست بر مکن
که من پوست توام

اما افسوس
که تو با من آتش افروختی
بی‌آنکه بدانی

من پاره تو بودم!» ص ۶۴

۲۵۴

و یا

«ای که

من در جهان تو سیر می‌کردم
ترسان از بمبهای

در حالی که همواره

بیرق سپید تسلیم با خود داشتم

و در برابر موانع بدگمانی‌ها

آشکار می‌کردم

و در حالی که همواره در پس سنگ‌های کیسه‌های شن پنهان بودم
با تو سخن می‌گفتم

ترسان از رگبار گلوله‌ها...» ص ۶۷

فاصله با دوست را:

«اینکه با تو باشم و با من باشی

و با هم نباشیم

با این همه وقتی که لازم است تمام این حالات شخصی را به یک سو می‌نهد و دوباره بیادت می‌آورد که قطره‌ای از دریائی است بنام خلق عرب و نبایستی تسلیم و سوسه راه آسان شود و بیادت می‌آورد مقاومت در برابر زشتی‌ها را:

«من در جایگاه انکار ایستاده‌ام

در برابر کاسه ریگهای دور دست

میان «عدن» و «طنجه»

من در برابر زشتی

تسلیم نخواهم شد.

من هرگز خرسند نخواهم شد

که اسب زیبای عربی را

در اصطبل تاریک ببینم

به دور از صحراهای دلپاز و روشن ص ۲۵

تصویر در زبان شعری این شاعر جای خاصی دارد. هیچ بندی از اشعار این کتاب نیست که نتوان در آن تصویری تازه و زیبا دید و برای آوردن نمونه‌هایی از ایندست لازم نیست زحمت زیادی کشید:

«برای تو چونان صدف

می‌گشایم

و رویاهای تو با من به لقاح می‌نشینند

و مروراید سیاه و بی‌نای ترا

بارور می‌شوم

و برانگشتانم

از کوهی به کوهی می‌جهم

تا شب را و رقیبان را

بیدار نکنم» ص ۶۰

و یا

«پیاده‌روها می‌نالیدند

خروس میومیو می‌کرد

گربه‌ها پارس می‌کردند

و سگان نهیق ترس‌آلود برمی‌آوردند

از هراسی که در شرف آمدن بود...» ص ۲۵